

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد عمر قریشی - کابل

۲۷ فبروری ۲۰۲۲

تکرار حوادث و زنده شدن خاطرات تلخ گذشته!

(۱)

شنبه- ۰۷ حوت ۱۴۰۰ - کابل: هر چند به اساس گفته بزرگان خانواده، خویشاوندان و دوستان، خانه پالی ها و دستگیری های کتله ئی و دسته جمعی از همان ماه های نخست به قدرت رسیدن غلامان روس یعنی خلق و پرچم آغاز یافته بود، مگر از آن موقع چیزی را شاید به دلیل خردسالی و شاید هم به دلیل این که در آن زمان چنین حمله ای بر خانه ما صورت نگرفته باشد، به خاطر ندارم؛ نخستین باری که درب منزل ما نیمه های شب، یعنی زمانی که "قیود شبگردی" حاکم شده بود زده شد و صدای "باز باز کنید، نیروهای امنیت جهت تفتیش آمده ایم" همه ما را از خواب بیدار نمود، صنف چهارم مکتب بودم. این تفتیش خانه، در اواسط ماه ثور ۱۳۵۹، فقط چند روز بعد از خیزش شاگردان مکاتب که در پیشاپیش آنها دختران رزمنده مکاتب شهر کابل قرار داشتند و در اثر فیر های جانسوز روسها و نوکران شان چندین تن از آنها به خاک و خون غلتیدند و معروفتر از همه "زنده یاد ناهید صاعد" بود.

همه ما از خرد تا بزرگ به دستور جواسیس خلقی-پرچمی این سگان بوی کش روس، در یک اتاق جمع شده بودیم، تنها پدرکلانم به حیث کلان خانه، تلاشی کنندگان را اتاق به اتاق رهنمائی می نمود. من که با آن سن و سالم یعنی بین ۱۰ الی یازده سال سن، کلانترین کودک آن خانواده بودم، در حالی که مانند بید می لرزیدم و به دیوار خانه تکیه داده بودم، دو چشمم به طرف پدر و مادرم بود. پدرم هر چند می کوشید دیگران را خیلی آهسته دلداری دهد مگر به دو علت ناگزیر به سکوت شد، یکی هیجان و دلهره درونی خودش و دیگری فریاد یک تن از پرچمی های کلاشینکوف به شانه، که خاموش باشیم و حرف نزنیم.

تلاشی تقریباً حدود دو ساعت طول کشید، وقتی همه به اتاقی که در آن جمع شده بودیم برگشتند و آن اتاق را نیز زیر و رو کردند، سرانجام یک تن از آنها که گویا کلان شان بود، منباب عنذخواهی به صحبت آغاز نموده، ما را منت دار نیز ساخت که تمام آن زحمات را به خطر آسودگی و آرامش ما از گزند "اشرار" انجام داده اند.

با رفتن آن خرابکاران مزدور، خلاف همیشه که هرکس راهی اتاق خود می شد، برای مدتی در حالی که سکوت سنگینی بر تمام خانه حکمفرما بود، همه در همان اتاق نشیمن که اتاق پدرکلان و مادرکلانم نیز بود، باقی ماندیم؛ تو گوئی همه از این می ترسیدند که نکند وقتی از هم جدا شوند، مورد حمله بدان قرار گیرند. در صورت بعد از سپری شدن مدتی که نمی دانم چند دقیقه و یا چند ساعت بود، پدرم سوال نمود که اگر می خواهند برای همه جای دم کند؟

پدرکلانم با جنبانندن سر به علامت نفی گفت: "چای باشد برای ختم کار. حال برویم دسته جمعی تمام اتاقها و آشپزخانه را جمع کنیم، چیز هائی را که سالم مانده اند یکطرف و بقیه را دور بریزیم." فکر می کنم همان طوری که من معنای این حرف آخر پدرکلانم را درست درک نتوانستم دیگران هم مشکل فهم داشتند، وقتی فهمیدیم که چه بر سر خانه ما آمده است که از اتاق نشیمن بیرون شده نخست سری به آشپزخانه زدیم. آشپزخانه چنان به هم ریخته بود و از ظروف گرفته تا مواد غذایی خشک از قبیل لوبیا، نخود، برنج، دال و آرد و حتا روغن به هر طرف تیت و پاشان شده بود تو گوئی طوفان مهیبی تمام آنها را با خود برده و یا از جای دیگری با خود آورده است.

وضع اتاقهای خواب از این هم بدتر بود، دوشک ها، لحاف ها، رختخوابهای اضافی همه و همه بر روی خانه گوت و لگد مال شده بودند. آنها که گویا دنبال اسلحه می گشتند، به پالیدن اسلحه قناعت ننموده، کتابها را چنین پراکنده و تورق نموده بودند که فکر می کردی آنها به دنبال یافتن فورمول بمب اتوم بوده اند و نمی خواستند، کمبودی در کار شان وجود داشته باشد.

امروز قبل از ظهر وقتی همراه با همسرم به دیدن خسرم در خیر خانه رفتیم، با دیدن خانه آنها در همان وضعیتی که ۴۰ سال و ۹ ماه قبل خانه ما را نوکران روس به چنین روزی انداخته بودند، تمام خاطرات آن شب، به یکباره بر ذهنم هجوم آورده، نه تنها خود را در همان سن دیدم بلکه خسرو خوشیوم را نیز به مانند پدرکلان و مادر کلانم در آن روز گار دیده، بدنم را سببیت نوکران پنجابی به لرزه انداخت.

آخر این چه وضعیتی است که ما داریم؟ چرا این دور و تسلسل منفی و زشت در کشور ما خاتمه نمی یابد؟ مگر آن پیر زن و پیرمرد چه کسی را تهدید کرده و یا در کجا دعوای امارت کرده اند، که چند تن مزدور و خود فروخته و سگ دربان پنجابی ها، به خود حق می دهند نیمه شب به منزل آنها وارد شده "کوری و کبودی" چهل ساله یک خانواده را به هم ریخته، نامش را بگذارند دفاع از اسلام؟؟ اگر این دفاع از اسلام است، مرگ و لعنت بر چنین اسلامی!

خوشیوم که واقعاً زن شجاع و بردباری می باشد، وقتی متوجه ناراحتی من و دخترش شد، بدون آن که از وضع جدید خود را ناراحت نشان دهد، گفت: "چیزی نبود وقتی من و بابا ... پشتو حرف زدیم و خود را معرفی کردیم که از "... های ... هستیم زیاد برخورد خراب با ما نکردند. بعد رویش را به طرف من نموده گفت: "بچیم؛ خدا را شکر که تو امشب اینجا نبودی. بیچاره همسایه ما را به خاطر مهمانانش چند قنداق تفنگ زده، مهمانان شان را نیز با خود برد". هموطنان گرامی!

تا حال برایتان ننوشته ام که من تقریباً از دو ماه قبل از سقوط حاکمیت پوشالی زندگانی نیمه مخفی دارم، یعنی در طی این مدت نشده است که دوشب پشت سر هم در یک منزل بخواهم، این را هم نمی دانم که تا چه زمان چنین وضعیتی را ادامه خواهم داد، اگر روزی و روزهای دفعتاً یادداشت هایم قطع شد، بدانید که من هم قربانی جنایات ارتجاع شده ام. ادامه دارد

مبارزه علیه امپریالیسم، جزء لاینفک مبارزه علیه ارتجاع در کل

و ارتجاع هار مذهبی- طالبی به صورت خاص می باشد

تشکل و تسلیح نیاز و خواست زمان ما!